

نکاتی در زیبایی‌شناختی و ویژگی‌های سبکی دوره مغول (تقریرات مرحوم استاد فروزان فر در سال تحصیلی ۳۶-۱۳۳۵ ش)

تهیه و تنظیم: دکتر اسماعیل حاکمی

*

چکیده

مقاله حاضر حاوی تقریراتی از مرحوم استاد فروزانفر در سال تحصیلی ۳۶-۱۳۳۵ شمسی در دانشگاه تهران است که به همت جناب آقای دکتر اسماعیل حاکمی نگارش و تنظیم شده و به لطف ایشان در اختیار پژوهشنامه فرهنگ و ادب قرار گرفته است.

این یادداشت‌ها که پس از حدود پنجاه سال برای نخستین بار درج می‌گردد، شامل نکاتی در مورد تحول فکر و مضمون در دوره مغول و بازتاب آن در شعر و نثر نویسندگان آن دوره است. و بر این ایده تأکید می‌ورزد که حیات اجتماعی تا چه اندازه بر تحول سبکی تأثیرگذار است و تحول معانی چگونه تحول الفاظ را ایجاد می‌کند. در نقل سخنان مرحوم فروزانفر ترجیح دادیم شیوه محاوره‌ای استاد و اصالت آن همان‌گونه که ایشان مطالب را بر سر کلاس درس تقریر می‌کردند و استاد حاکمی نیز نگارش کرده‌اند حفظ گردد.

کلید واژه: سبک‌شناسی دوره مغول، شعر و نثر دوره مغول، رابطه لفظ و معنی، مینیاتور و شعر دوره مغول.

* استاد دانشگاه تهران.

مسائل زیبایی‌شناسی و سبک دوره مغول

دو جریان اصلی و فرعی در شعر و نثر دوره مغول وجود دارد. جریان و موضوع اصلی که اساس تحول است فکر و مضمون است و آنکه به تبع فکر و مضمون حاصل می‌شود - و در حقیقت این هم ظل و سایه تحول اولی است یعنی آنچه ریشه‌دار و عمیق است همان تحول فکر و مضمون است - اصل تحول است که مضامین و به تبع آن تحول در الفاظ به وجود می‌آید. معنی است که لفظ را وارد زبان می‌کند وقتی معانی تغییر پیدا کرد یا زیادتر شد یا طرز تفکر درباره آنها تغییر کرد، الفاظ هم تغییر پیدا می‌کنند. وقتی معانی در قومی ثابت باشد الفاظ هم ثابت است. تحول معانی است که به حقیقت تحول الفاظ را به وجود می‌آورد. سروش و فرخی در الفاظ خیلی کم تفاوت دارند زیرا سروش مقلد فرخی است. در شعر صائب چون فکر زیاد است پس لفظ هست زیرا مضامینش را با حیات اجتماعیش نزدیک کرده. نظامی و خاقانی از تنگی قافیه گاهی از ترکیب الفاظ، معنی ایجاد کرده‌اند از این رو در خواننده تأثیر زیادی ندارد.

وقتی شاعر از طبیعت متأثر شود، این تأثرات همه مضمون است. در معنی دو چیز نهفته است:

۱- پیداکردن معانی جدید

۲- مضمون و لفظ جدید (که بیشتر از عوامل خارجی است)

در لفظ هم دو چیز وجود دارد:

۱- کیفیت ترکیب

۲- کلمات

پیداکردن مضمون و آوردن لفظ جدید بیشتر تحت تأثیر عوامل حسی و خارجی است.

اما کیفیت ترکیب امری است منطقی. در شعر منوچهری بیشتر به محسوس برمی‌خوریم تا در شعر عنصری و انوری. شعر منوچهری بعلاوه ذوق‌انگیزتر است و در شعر انوری تصرفی است که از خلط کردن فلسفه و نجوم بوجود آمده.



وصف طبیعت در شعر انوری ضعیف است زیرا منجم و ملای مدرسه بوده است.

مثلاً انوری در وصف درخت گوید:

مگر اندر دعای استسقاست ورنه او با فلک چه سر دارد

ولی در شعر فرخی وصف بهتر است. بعضی از تحولات که در ادبیات اتفاق می‌افتد مبدأش تنبّه و تیقظ شاعر است در مواد خارجی. بعضی از اینها تأثیرشان از باطن و داخل خودشان است تا از مواد خارج. به این هر دو نوع (عامل) علاوه بر اینکه تحول می‌آورند و موضوعاتی به شعر اضافه می‌کنند صادق نبوده و الفاظ هم به تبع در شعر علاوه می‌شود. آنچه مربوط به مواد خارجی است لغتش هم از خارج گرفته می‌شود: لفظ و معنی شاعر وضع لغت نمی‌کند ولی ذکر اوصاف و کنایه می‌آورد و تعبیرات مجازی و کنایه‌ای آن را که شاعر از مواد ذهنی استفاده می‌کند، دو نوع است. گاهی از علوم و معانی اصطلاحات و ملحقات به مواد خارجی است و ناچار است الفاظ مربوط به خودش را بیاورد. یک نوع هم از درون خودش می‌آید و آنجا تعبیر در کار نیست. از ابتدای زبان فارسی شعرا وصف شب و هجران طولانی و بیابان دراز را نموده‌اند و غالباً مضامین تازه دارند، مثلاً این شعر از منوچهری:

شبی گیسو فروهشته به دامن پلاسین معجر و قیرینه‌گوزن
به کردار زن زنگی که هر شب بزاید کودک بلغاری آن زن
کنون شویش بمرد و گشت فرتوت زن از فرزند زادن شد سترون...

تفاوت در تعبیرش هست. یک نکته را هم باید مثل اصول تصور کرد که در چه وقت شعرا متوجه می‌شوند که از مواد خیالی و ذهنی خود استفاده بکنند. مثال‌ها و تشبیهات دوره سامانی محسوس و طبیعی است و تشبیهات ازرقی تخیلی است. (حدائق السحر) و گاهی در اشعار قرنهای بعد شاعر به خارج کار ندارد نه ترکیباً و نه اجزاً. در *اسکندرنامه* نظامی نوع تشبیهات وهمی زیاد است (تشبیه حسی و وهمی و خیالی، یعنی بر سه نوع است) تشبیهات منوچهری حسی است و اینکه چرا در شعر نظامی جنبه حسی هیچ و یا ضعیف هست، آنست که مواد در خارج هست ولی

ترکیب در خارج نیست. گاهی انسان از امور حسی متأثر می‌شود و یا نمی‌شود، به حسب زندگانی خودش ولی دلیل بزرگتر اینکه تحول در زندگانی عمومی مردم حاصل نمی‌شود. تنوع و تفنن در زندگی فردی حاصل می‌شود. تا قبل از دوره مغول در اوصاف چیزهائی متداول بوده - یعنی اموری بوده ولی قدری بعد از آن تغییر یافته و نامأنوس گردیده است. مثلاً صورت کشیده را وصف می‌کرده‌اند ولی بعدها صورت گرد را دوست می‌داشته‌اند چنانکه سعدی گوید:

هر که تماشای روی چون سپرت کرد^۱ سینه سپر کرد پیش تیر ملامت

۲۰۰ سال قبل از حمله مغول از خصوصیات قومی چون آنان ذکری رفته است.^۲ نوع جمالی که در عهد مغول بوده غیر از دیگر دورانهاست یک مقدارش البته جمال عربی است (سلیقه عرب بادیه) بعد تمدن آمده و آشنائی به زندگانی متمدنانه اسلام را می‌رساند. وصف حورالعین که در *عین الحیاه* مجلسی آمده کاملاً آن تصاویر مایه رمیدگی است زیرا در روزگار ما کاملاً نوع جمال فرق می‌کند. مثلاً در شعری از امری القیس زلف محبوب را به زغال و انگشتهایش را به زالو و به مسواک (چوب اراک) تشبیه کرده است (متناسب با زندگی بادیه‌نشینی) بعد زندگی اسلامی آمده و نوعی دیگر آورده. شاعری دیگر انگشت معشوق را به عناب تشبیه کرده. در زبان فارسی گاهی زلف را به عقرب جراره تشبیه کرده‌اند.

قآنی زلف را به نردبان و منبر تشبیه کرده (از لحاظ طول و بافت آن) و بعد این سبک جمال از بین رفته. گاهی نیز شاعر از حیات متأثر می‌شود که مثلاً در شعر فرخی و عنصری مشاهده می‌شود.

گاهی اوقات شاعر از حیات و اجتماع متأثر می‌شود و در بعضی مواقع این تأثر و تحول متوقف می‌گردد پس اساس این تأثر آنست که دو حیات برای او حاصل بشود در شعر فرخی و عنصری وصف لشکرکشی، وصف مسافرتها دور و دراز و وصفهای متعدد از میدانهای جنگ، و وصف فیل در اشعار دوره غزنوی بسیار زیاد است.



در شعر رودکی وصف فیل نیست در آن زمان رودکی فیل ندیده بود و جزو ابزار جنگی عهد او نبوده است. در سمرقند و آن نواحی که هوا سرد بوده، فیل طاقت زندگی در آنجا را نداشته است. خاقانی گوید:

فیل گرما دیده اندر خطه هندوستان در خزر بستن به سرما برنتابد بیش از این
یا
سنقریرا کز خزر با سردسیر آموخته است در حبش بستن بگرما برنتابد بیش از این

عنصری اسم فیلهای سلطان محمود را در قصائدش ذکر نموده است. در جنگی که سپاهیان سامانی با مؤیدالدوله دیلمی کرده بودند حسام‌الدوله تاش فیلی آورده بود که در گنبد قابوس در لجن فرورفت و سپاه سامانی فرار کردند و شاعران به دستور صاحب بن عباد شعرها سرودند.

ثعالبی در *تیمه الدهر* فصلی بنام فیلیات ساخته. در *کلیله و دمنه* هم بابی با عنوان باب البلار و البراهمنه وجود دارد. در دوره مغول و همچنین دوره صفوی موضوعات دیگر طبعاً در ادبیات پیدا می‌شود و تحول ایجاد می‌کند. تحول خود به خود ایجاد می‌شود در دوره‌ای که در حیات اجتماعی ایران تحول حاصل نشده به اندازه سی چهل سال اخیر تحول محسوس نیست. رکود مربوط به شاعر نیست بلکه مربوط به محیط زندگانی اوست. تحول الفاظ و معانی مبدأش تحولات اجتماعی است وقتی زندگی قومی متحول می‌شود بالفطره در ادبیات و آثار آن مندرج و نهفته است سابقاً در وصف مواردی از قبیل توصیف اسب و شتر و حتی گاو دیده شده است.

عمیق بخارائی قصیده‌ای درباره خرسواری دارد. منوچهری چند قصیده اسبیه دارد اما امروزه دیگر کسی از گاوسواری بحث نمی‌کند و کسی به این حرفها گوش نمی‌دهد زیرا با حیات مردم تطابق ندارد.

امروزه هواپیما، انواع ماشین و قطار را وصف می‌کنند. وصف شتر در ادبیات عرب بیش از ادبیات فارسی است. مبادی تحول ادبیات را در حیات اجتماعی و عمومی باید مطالعه کرد. هرگاه تحول در زندگی رخ ندهد و محسوس نباشد شاعر از فکر خودش استفاده می‌کند. زندگی اجتماعی مردم ایران از صدر اسلام تا حمله مغول تقریباً تحول و تفاوتی نداشته است. مبنای حکومت، تشکیلات، لوازم زندگی، معارف و اطلاعات عمومی همه یکنواخت بوده. در قرون اولیه در ایران بخصوص قدرت قبیله و

تعصبات نژادی حاکم بوده است در عهد طاهریان، صفاریان، سامانیان، آل بویه و آل زیار مبادی نژادی حاکم است. اگر تاریخ این سلسله‌ها را مطالعه و بررسی کنیم می‌بینیم همه نسب‌نامه‌ای ساخته و نسبت به شاهان قدیم رسانده‌اند. همین معنی در شاهنامه بخوبی منعکس است. زیرا این کشمکش طولانی چند هزار ساله اساطیری شاهنامه را که مطالعه کنیم اساسش همان تعصبات نژادی است و به هیچ روی مقاصد عمومی و یا مذهب و یا انواع اینها نیست. فتحنامه فرخی هم مبتنی بر اصل و گوهر و خون و نژاد است این معنی در جنگهای سامانیان و رومیان و پیشدادیان و ترکان بخوبی محسوس است یعنی حکومت نژاد مخالف با مخالف است. البته گاهی انتقادی از آیین مسیح شده است که در واقع کشمکش میان ایران و روم از باب مذهب نیست.

در جنگ عرب و ایران هم باز انسان از غلبه دین زردشت بر دین مسیح چیزی نمی‌بیند، بلکه کشمکش بر سر دو نژاد عرب و ایران است، اما در دوره‌های بعد قدرت قبیله‌ای حاکم است بشرط مسلمانی، بعداً آن شرط هم ضعیف شد. بلکه در اواخر قرن ششم فقط قدرت محض مطرح بود. سلاجقه بر ایران حکومت می‌کردند کسی هم برای آنها نسبت ایرانی نداشت. وحدت جامعه بر آب و خاک و خون و نژاد بلکه بر عقیده است زیرا از اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند نژادهای مختلفی آمده بودند و نژاد در اسلام دخالتی نداشت مگر در مورد مسأله خلافت... اما وقتی قوم مغول آمدند این هر دو مبنای دینی و نژادی بهم خورد. مغولان بودائی بودند. علاوه بر مبادی یونانی، عربی، ایرانی که بود یک مبدأ مغولی هم اضافه شد و مواردی در زندگی پیدا شد که سابقاً با آنها آشنائی نداشتند و در ادبیات فارسی کم و بیش منعکس است. قوه تصویر و تخیل در مینیاتور و نقاشی تخیلی که از واقعیت به دور است در عصر مغول در ایران شیوع پیدا کرد. در ادبیات بعد از مغول این قیافه‌سازی تخیلی شاعر هم یک نوع نقاشی تخیلی است، زیرا شاعر در عصر مغول از مبادی تازه خیالی متأثر بود مانند این بیت:

دیدم دهنی و رفتم از هوش دیدی که به هیچ مرده بودم

تخیل و مینیاتور بعد از مغول وارد شده و این مبدأ سبکی شد که آن را هندی می‌گوییم. سبک هندی هم همان ایرانی است و بد گفتن از این سبک از بی‌مطالعه‌گی است. در وقتی که تحولات اجتماعی شروع شد، شاعر مقلد محض شد و در موارد



موجود در ذهن، دخل و تصرف نمود مثلاً برخی مواد را از عهد سامانی و غزنوی گرفت. از این رو مضامین تازه به دو صورت وارد شده یکی صورت تصرف شده و دیگر اصل، زیرا هر دو وصف شمشیر و خود و زره کرده‌اند. اینها مقدمه‌ای برای سبک امروز است. زیرا هر چه جلوتر رفته‌اند این تحول قویتر شده. بطوری‌که ادبیات قرن ششم بدون اطلاع از معارف و علوم آن عهد قابل درک نیست. حتی متون نثر هم فهمش مربوط است به علوم و معارف اسلامی (مانند *مرزبان نامه* - *گلستان* و *تاریخ جهانگشا*) مبادی تحول در پیش از مغول معارف علوم اسلامی و آداب اجتماعی موجود بود. همه شعرا در ادبیات عامه (فولکلور) از آن علوم استفاده کردند که در بعضی از آثار کم و بیش منعکس است. در شعر نظامی و خاقانی و شیخ عطار این نوع اطلاعات مبتنی است بر افکار و عقاید عامه مانند این ابیات از خاقانی:

عطسه او آدم است عطسه آدم مسیح اینت خلف کز شرف عطسه او گشت باب

به باد فتق براهیم و غلمه عثمان * به دبه علی موش گیر وقت دباب

پی‌نوشت‌ها

۱. در بعضی از نسخه‌های غزلیات سعدی: قمری.
۲. نجم‌الدین دایه صاحب مرصاد العباد آورده است: آنچه خواجه علیه‌السلام از فتنه‌های آخر الزمان خبر باز داده است و فرموده «لاتقوم الساعة حتى تقاتلوا الترك صغار الاعین حمر الوجوه ذلف الانوف کان وجوههم اطجان المطرقة» صفت این کفار ملاحین کرده است و فرموده که قیامت برنخیزد تا آن‌گاه که شما با ترکان قتال نکنید قومی که چشمهای ایشان خرد باشد و بینی‌های ایشان پهن بوده و روی‌های ایشان سرخ بود و فراخ همچون سپر پوست درکشیده.